

کدوی گنده

● مجید راستی
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

یک مرتبه یک کدوی گنده،
از بالای تپه، قل خورد و پایین
آمد.
خال خالی ترسید و فرار
کرد.

خال خالی یک زرافه
کوچولوی نازگردن دراز است.
یک روز خال خالی پایین تپه دنبال
دوستانش می گشت.
اما آن‌ها را پیدا نمی کرد.



کدوی گنده به پایین تپه رسید و جلو آمد.
خال خالی پرید توی چاله و قایم شد. کدوی گنده هم قل زنان به طرف چاله آمد.

او پشت یک درخت
قایم شد. کدوی گنده هم به
طرف درخت آمد.



خال خالی بیش تر ترسید. از
چاله بیرون پرید و فرار کرد.



کدوی گنده، محکم به
درخت خورد و ترکید.
آن وقت از توی دوستان خال خالی
بیرون پریدند.



نه، از شما نترسیدم!
از کدو ترسیدم.

خال خالی،
از ما ترسیدی؟

حالا خال خالی دوستانش را پیدا کرده بود. همه می خندیدند